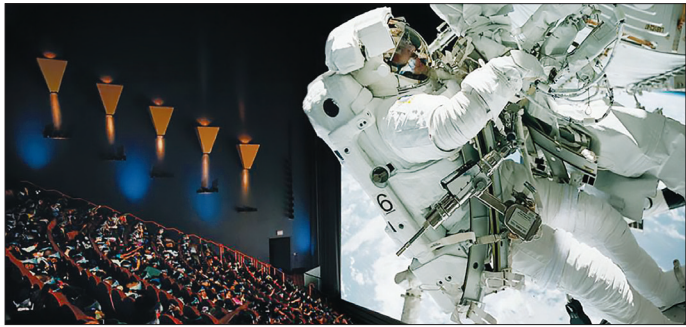


جایگاه نخست بازشان می‌گرداند. اما هر روز خسته‌تر و تشنه‌تر. خلاصه، ماجرای غرب‌زدگی نیز حکایت همان جوزدگی بود... «علم‌زدگی» اصطلاحی است مترادف همان غرب‌زدگی، اما با دامنه‌ای وسیع‌تر و البته عمقی بیشتر. یک رابطه عام و خاص بین علم‌زدگی و غرب‌زدگی وجود دارد که طبق آن هر کسی که غرب‌زده است، قطعاً علم‌زدگی هم دارد، اما برعکس آن نه. مثلاً خود مردم کشورهای غربی که نمی‌توانند غرب‌زدگی داشته باشند! یعنی همان قدر که ممکن است ما گرفتار غرب‌زدگی باشیم، خود غربی‌ها گرفتار علم‌زدگی هستند. این دامنه وسیع به نوعی است که حتی ممکن است یک آدم در کشورهای مشرق‌زمین زندگی کند و یک سنت گرای ضدغرب‌گرایی باشد، اما دچار علم‌زدگی شود. در همان غرب‌زدگی هم این عقب‌افتادگی علمی و تکنولوژیکی است که نقش مهم‌ترین عامل و انگیزه را برای غرب‌زدگان و غرب‌گرایان بازی می‌کند. غرب‌زدگانی که علت این موضوع را در کراوات و کت و شلوار و کشف حجاب و... هر چیز دیگری از این جنس جست‌وجو می‌کنند، مگر همان خود علم و تکنولوژی! در واقع اینجا یک سؤال اساسی و بسیار مهم وجود دارد که معمولاً بسیاری از متفکران معاصر یا ترجیح می‌دهند آن را نپرسند و یا بدون پرسیدن این سؤال فرض را بر این بگذارند که پاسخش داده شده است. می‌دانیم که اومانیسم دارای دو زیرشاخه اصلی «دین‌گریزی» و «دین‌ستیزی» است. دین‌گریزهایی که نهایتاً به سکولاریته و لیبرال سرمایه‌داری رسیدند و دین‌ستیزانی که به سوسیالیسم و کمونیسم و آنتیسم و غیره. آن سؤال این است که آیا تفکر اومانیستی باعث توسعه علمی و گسترش فناوری شده است، یا قضیه کاملاً برعکس است؟!



کلمات فقط تفکر یا تکلم نمی‌کنیم، بلکه با آنها و «در» آنها. نفس می‌کشیم و زندگی می‌کنیم. به همین دلیل واژه‌سازی و یا به وجود آوردن یک اصطلاح که بتواند جای خودش را در زبان و فرهنگ یک جامعه باز کند، کار چندان راحتی نیست. حتی معلوم نیست چنین چیزی بیشتر مدیون توانایی و نبوغ نویسندگان است یا خوش اقبالی آنها. چون گاهی انگار یک جامعه و ملت سال‌هاست به دنبال یک مفهوم می‌گردد و به محض اینکه نویسنده‌ای آن را بر زبان می‌آورد، افراد آن جامعه، گم کرده سالیان دراز، یا حرف دل امروز خود را در آن اصطلاح و کلمات پیدا می‌کنند و به قول معروف، آن را در هوا قاپ می‌زنند. الغرض، «علم‌زدگی» چیزی است از جنس همان جوزدگی و از زیرمجموعه‌های آن؛ چیزی مثل گرم‌زدگی در تابستان، سرمازدگی در زمستان، دل‌زدگی از دنیا، زنگ زدگی در آهن (!) و غیره. در بین اینها، نگارنده ترجیح می‌دهد علم‌زدگی و جوزدگی را چیزی مثل همین زنگ‌زدگی در آهن معنی کند، که البته «جو» در اینجا هم به معنای فضا هست و هم نیست. فضازدگی مشکل نادری است که ممکن است برای فضانوردان پیش بیاید، اما جوزدگی اتفاق شایع و رایجی است که معمولاً و همواره روی زمین و برای خیلی از مردم رخ می‌دهد. همان مردمی که می‌دانند و راست می‌گویند که آدم را برق بگیرد بهتر از این است که «جو» بگیرد! به هر حال جوزدگی مشکل بزرگی است که غیر از علم‌زدگی یک زیرشاخه مهم دیگر هم دارد...

بله، تعبیر علم‌زدگی که در بسیاری از تولیدات سینمای غرب و هالیوود بروز و ظهور فراوانی دارد، قبل از هر چیز ما را به یاد «غرب‌زدگی» خودمان می‌اندازد. کتاب «غرب‌زدگی» مرحوم آل‌احمد را نه می‌توان یک کتاب کلاسیک جامعه‌شناسانه دانست و نه یک نوشتار فلسفی و نه حتی یک جور قصه و رمان. خود آن مرحوم قبل از اینکه یک جامعه‌شناس باهوش باشد، یا یک قصه‌نویس زبردست، یک نویسنده به معنای واقعی کلمه بود. نویسنده‌ای بی‌پروا که خوب می‌دانست «گفت‌وگو» همان دیالوگ و جدال دیالکتیک و ستیز «آگاهی» ما انسان‌ها با جهان و خویشتن خویش است. آل‌احمد در این کتاب نه فقط با کلیشه‌های ذهنی مرسوم و مسموم طیف گسترده‌ای از «جهل‌اندیش»‌های ظاهرگرا. و البته «جو» زده. دوره و زمانه خود، بلکه با هزارتوی باطن سردرگم خویش گلاویز شده بود. او با دروغ و فریب بزرگی دست به گریبان شده بود که ده‌ها سال می‌شد جامعه ایرانی را مثل ده‌ها کشور و ملت جهان سومی تشنه توسعه به سمت سراب می‌برد و به

”

تعبیر علم‌زدگی که در بسیاری از تولیدات سینمای غرب و هالیوود بروز و ظهور فراوانی دارد، قبل از هر چیز ما را به یاد «غرب‌زدگی» خودمان می‌اندازد. کتاب «غرب‌زدگی» مرحوم آل‌احمد را نه می‌توان یک کتاب کلاسیک جامعه‌شناسانه دانست و نه یک نوشتار فلسفی و نه حتی یک جور قصه و رمان. خود آن مرحوم قبل از اینکه یک جامعه‌شناس باهوش باشد، یا یک قصه‌نویس زبردست، یک نویسنده به معنای واقعی کلمه بود